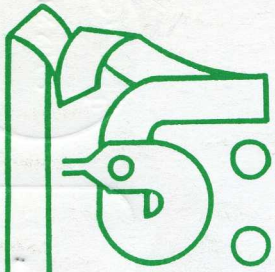


سُرَّالَه مَعْنَه ۵۹



ادب و هنر

دی ماه ۱۳۷۶

۴

سُرَّالَه



بوف کور

مرثیه عشق محکوم به شکست

صفحه ۱۶

ژاله اصفهانی

۲ شعر

اگر هزار قلم داشتم

اگر هزار قلم داشتم
هزار خامه که هر یک هزار معجزه داشت
هزار مرتبه هر روز می‌نوشتم من
حماسه‌ای و سرودی به نام آزادی.

اگر فرشته عصیان و خشم بودم من
هزار سال از این پیش می‌ربودم من
سکوت و صبر غم آلوده‌ی غلامان را.
به‌کوی برده فروشان روانه می‌گشتم
برای حلقه به‌گوشان سرود می‌خواندم
که ضد بردگی و برده دار و برده فروش
کنیزکان دل آراء، غلام‌های دلیر
بیا کنند هزاران قیام آزادی.
که هیچ کس نشود بنده‌ی کسی دیگر
که راه و رسم غلامی رود ز یاد بشر
کسی نباشد حتی غلام آزادی.

اگر هزار زبان داشتم - زبان رسا
به هر چه هست زبان در سراسر دنیا
به خلق‌های گرفتار ظلم می‌گفتم
به ریشه‌های اسارت اگر که تیشه زنید
گرفته‌اید شما انتقام آزادی.

به روی سنگ مزارم به شعله بنویسید
که سوخت در طلب این تشنه‌کام آزادی.

هزار سال دگر گر ز خاک برخیزم
به عصر خویش فرستم سلام آزادی

هزار سال دگر نسل‌های انسانی،
ز یک ستاره به سوی ستاره‌ی دیگر
چو می‌روند به دیدار هم به مهمانی،
ز موج‌های بجا مانده بشنوند آنها
ز قرن پر شرر ما پیام آزادی.